نقش نظام قبیله ای در تحولات سیاسی دوران پس از پیامبر (ص)

قائدان، اصغر

عکس العمل و واکنش قبایل در برابر خلافت ابو بکر

مواضع قبیلهء بنی هاشم

آن هنگام که در سقیفه بنی ساعده،ابو بکر را به‏ جانشینی رسول خدا(ص)بر می‏گزیدند طایفهء بنی‏ هاشم مشغول تجهیز و تکفین پیامبر(ص)بودند و از جنگ قدرتی که پدید آمده بود خبری نداشتند.لذا عدم حضور بزرگان این طایفه(علی بن ابیطالب و عباس بن عبد المطلب)در سقیفه بنی ساعده،کار را به نفع خاندان تیم بن مره-که از کم اهمیت‏ترین‏ طوایف قریش به شمار می‏آمد-تمام کرد.کسانی هم‏ که تا حدودی تمایل به جانشینی علی(ع)و بنی هاشم‏ داشتند چون جای خالی آنان را در سقیفه دیدند چندان مقاومتی نشان ندادند و به آنچه که رخ داد گردن نهادند.(1)مسأله عدم حضور علی(ع)در سقیفه‏ در اذهان برخی حامیان او چنین می‏نمود که وی‏ تمایلی به پذیرش خلافت ندارد و لذا حمایت و جانبداری جدی از علی(ع)صورت نگرفت.حتی انصار که نسبت به خلافت علی(ع)بی‏میل نبودند به علت‏ عصبیت‏های قومی و قبیله‏ای نتوانستند-و یا نخواستند-به دفاع از حق علی(ع)بپردازند.آنان تلاش‏ خود را بیشتر معطوف به خلافت رسانیدن بزرگ قبیلهء خزرج،سعد بن عباده کردند،ولی وقتی این امر محقق‏ نشد و خلافت را از دست خود خارج دیدند پشیمان‏ شدند و خلافت علی(ع)را مطرح کردند.نویسنده کتاب‏ «الاخبار الموفقیات»می‏نویسد:هنگامی که امر بیعت‏ بر ابو بکر استقرار یافت عدهء زیادی از انصار پشیمان‏ شدند و جانشینی علی(ع)را مطرح ساختند.(2)و حتی‏ همهء انصار یا جمعی از آنان بانگ زدند که جز با علی(ع) بیعت نخواهند کرد.(3)پس از پشیمانی انصار،سعد بن‏ عباده خزرجی بزرگ طایفهء خزرج گفت پذیرفتن ولایت‏ علی(ع)واجب بود.در این حال وقتی پسرش‏ قیس بن سعد این سخن را شنید،پدر را ملامت و سرزنش کرد و گفت:تو این سخن را از رسول خدا(ص) دربارهء علی(ع)شنیدی و خود به دنبال خلافت افتادی؟و سپس پدرش را تهدید کرد که هرگز با او سخن نخواهد گفت.(4)تنها تلاش جدی که از سوی پیروان علی(ع) همزمان با تشکیل سقیفه صورت پذیرفت از جانب‏ عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر(ص)بود که در منزل رسول خدا(ص)به علی(ع)گفت ای پسر برادر من‏ بیا تا با تو بیعت کنم تا دو نفر هم دربارهء خلافت تو مخالفت نکنند.(5)طبیعی بود که علی(ع)پیشنهاد او را نپذیرد زیرا قطعا با همان اعتراضی رو به رو می‏شد که‏ بعدها به علت عدم حضور بنی هاشم در انجمن سقیفه‏ مطرح شد،در این صورت این بیعت از نظر عرفی و قانونی صحیح نمی‏بود زیرا همانند بیعت انجمن‏ سقیفه،همهء مسلمانان در آن حضور نداشتند.یکی از عوامل مهمی که باعث عدم انتخاب علی(ع)به‏ جانشینی رسول خدا(ص)گردید،حسادتها و رقابتهای‏ قبیله‏ای و قومی بود.با مطالعه تاریخ پرفراز و نشیب‏ شبه جزیره در قبل از اسلام،این رقابتها و حسادتها کاملا ملموس است.آغاز این دشمنی از زمان سیادت‏ قصی بن کلاب بر قبیلهء قریش و طرد قبیلهء خزاعه از مکه است.(6)بعدها در میان فرزندان وی یعنی‏ عبد الدار و عبد مناف بر سر سیادت بر مکه رقابت‏ در گرفت و سرانجام به دنبال درگیریهای طولانی، سرپرستی مکه و امور کعبه بین آن دو تقسیم شد.(7) پس از آن،اختلافات در بین هاشم بن عبد مناف جد پیامبر(ص)-که پس از پدرش ولایتدار امور مکه شد-با امیة بن عبد شمس بن عبد مناف تشدید یافت.هاشم به‏ علت ویژگیهای خاصی از جمله«شجاعت،حسن خلق‏ و رأی و تدبیر مورد حسادت امیه برادرزاده‏اش قرار گرفت»(8)و سرانجام امیه در دادگاهی محکوم و به‏ شام تبعید شد و این نخستین دشمنی میان امیه و هاشم بود.(9)پیامبر(ص)که از نوادگان هاشم بود مورد استهزاء و ایذاء قریش قرار گرفت.نبردهایی که میان‏ مکه و مدینه بر سر گسترش اسلام و مقابله با شرک‏ صورت پذیرفت کینه‏ها را دو چندان کرد.علی(ع) برادرزادهء پیامبر(ص)که از بنی هاشم بود در این نبردها نقش ویژه‏ای داشت و بسیاری از بزرگان قریش را به‏ هلاکت رساند.از این رو نظر قبایل مختلف قریش‏ نسبت به بنی هاشم و خصوصا نسبت به علی(ع)همراه‏ با بدبینی بود و به تعبیر ابن ابی الحدید،قریش،علی‏ (ع)را قاتل عزیزان خود می‏دانست.این خونها اگر چه با انگیزهء دینی ریخته شده بود ولی در هر حال از شمشیر علی(ع)چکیده بود.(10)این کینه‏ها پس از رحلت‏ پیامبر(ص)بازتابهای عملی خود را آشکار کرد و چنان‏ که گفته شد خلافت به خاندان تیم بن مره واگذار و بنی‏ هاشم منزوی گردید.علی(ع)و عباس بن عبد المطلب‏ و جمعی دیگر،از بیعت با برگزیده شدهء انجمن سقیفه‏ سرباز زده و در منزل فاطمه(ص)جمع شدند؛این‏ تجمع نوعی اعتراض و مخالفت صریح و روشن علیه‏ آنچه که در سقیفه گذشته بود به حساب می‏آمد.در میان این متحصنان علاوه بر بزرگان قبیلهء بنی هاشم‏ چند تن از بزرگان قبایل بنی غفار،بنی ثعلبه،بنی‏ محزوم،بنی حارث،بنی عبد شمس،بنی عبد المطلب، بنی اسد،بنی عبس نیز حضور داشتند که از بیعت با خلیفه جدید سرباز زدند.

هنوز چیزی از واگذاری امر خلافت به ابوبکر نگذشته بود که نزاع و درگیری بین بطون قریش به‏ سبب خلافت رخ داد.پس علی(ع)و آل رسول(ص)که‏ نسبت به ابوبکر در این کار خود را محق‏تر دیدند به‏ احتجاج پرداختند.علی(ع)همانند آنچه که قریش در مورد قرابت خویش با پیامبر(ص)در مقابل انصار احتجاج کردند به مجادله پرداخت.به همین گونه،بنی‏ عبد مناف،بنو امیه و بنو هاشم خود را نسبت به‏ خلافت،از بنی تیم بن مره(گروه ابوبکر)محق‏تر معرفی‏ کردند و سخت‏ترین اعتراض‏ها را در این خصوص‏ ابو سفیان و خالد بن سعید بن العاص بیان داشتند. بعضی از اشراف بنی امیه نیز از بیعت با ابی بکر خودداری کرده و به سوی شام رفتند.

ابوذر غفاری،رئیس قبیلهء بنی غفار که به هنگام‏ واقعهء سقیفه در مدینه حاضر نبود وقتی از جریان بیعت‏ مطلع شد گفت:به میوه و بهرهء آن دست یافتید و پوسته‏ آن را رها کردید و حال آنکه اگر این کار را در خاندان‏ پیامبرتان قرار می‏دادید حتی دو نفر هم با شما اختلاف‏ نمی‏کردند.(11)

عمار بن یاسر بزرگ قبیلهء بنی ثعلبه در جمع مردم‏ فریاد می‏زد:تیم(بن مره)را چه حقی از این کار است، زمامداری خلق حق رسول خدا(ص)بود و اکنون این‏ حق برای بهترین و برترین مردم پس از رسول خدا(ص) یعنی علی بن ابی طالب(ع)است.(12)

عبد الله بن مسعود از بزرگان قبیلهء بنی مخزوم و از صحابهء بزرگ رسول خدا(ص)مردم را مورد خطاب قرار داد که قریش،شما و بزرگان شما به خوبی می‏دانند که‏ اهل بیت پیامبر(ص)شما از شما نسبت به او نزدیک‏ترند.اگر شما این امر را به دلیل قرابت و خویشی پیامبر(ص)گرفته‏اید ما به او نزدیک‏تریم و اهل‏ بیت او نزدیک‏ترند از شما،و علی بن ابی طالب صاحب‏ این کار است.پس آنچه را خداوند برای او قرار داده‏ است به او برگردانید و به عقب باز نگردید که زیان‏ می‏بینید.(13)

براءة بن عازب بن حارث از بزرگان قبیلهء بنی حارث‏ می‏گفت این مرد(ابوبکر)به نام حق قریش،حق را از اهلش بیرون برد و آن دو تن همدستش نیز کمک‏ کردند؛بیعتی که مهاجران نخستین در آن حاضر نبودند چه ارزشی دارد.(14)

یکی از بزرگان بنی امیه و بنی عبد شمس به نام‏ خالد بن عاص هنگامی که پیامبر(ص)رحلت فرمود و کار بر ابوبکر استوار شد،همراه برادرش ابان بن سعید از مأموریت قبلی خود بازگشتند.وقتی خلیفه جدید از آنان پرسید چرا محل مأموریت خود را رها کردید گفتند پس از رسول خدا(ص)نوکر[عامل‏]دیگران نخواهیم‏ شد.(15)وی نزد علی(ع)آمد و گفت بیا با تو بیعت‏ کنم،به خدا در میان مردم کسی از تو سزاوارتر به‏ جانشینی محمد(ص)نیست.(16)

بریدة بن الحصیب از قبیله بنی عبد الاشهل،مالک‏ اشتر،سلیمان بن صرد خزاعی،خباب بن الارت، عمرو بن حمق خزاعی،صعصعة بن صوحان،هاشم بن‏ عتبه مرقال،ابو ایوب انصاری،علقمة بن القیس،شریح‏ هانی،ابان بن سعید،انس بن الحرث،عثمان بن‏ حنیف(احنف)ابی سعید خدری،رفاعة بن مالک، عامر بن وائله،جعدة بن هبیره،ابی بن کعب،حذیفة بن‏ الیمان،خزیمه ذو الشهادتین،سلمان فارسی،طلحة بن‏ عبید الله،فضل و قشم بن عباس،دحیة بن خلیفه، عباس،عبد الله بن عباس،قیس بن سعد بن عباده، سهل بن حنیف،عدی بن حاتم طایی و تعداد دیگری از بزرگان و رؤسای قبایل مختلف در مدینه آشکارا به‏ مخالفت با تصمیم سقیفه بنی ساعده برخاسته و بعضی‏ از آنان در منزل علی(ع)تجمع کردند و عده‏ای در هر فرصتی که به دست می‏آوردند بر حقانیت خلافت‏ علی(ع)و قبیلهء بنی هاشم تأکید داشته و از بیعت با خلیفه جدید سرباز زدند.

در اینجا ضروری است اشاره کوتاهی نیز به مواضع‏ خاندان عباس از بنی هاشم در مقابل خلافت داشته‏ باشیم.خاندان عباس از جمله بزرگان بنی هاشم بودند که از حق علی(ع)دفاع می‏کردند،البته تنها به‏ انگیزه‏های قبیله‏ای و طایفه‏ای و آن هم به سبب آنکه‏ علی(ع)از قبیلهء بنی هاشم بود،نه به آن دلیل که‏ پیامبر(ص)ایشان را در حادثهء غدیر خم به جانشینی‏ منصوب فرموده بودند.عباس در منزل پیامبر(ص)به‏ علی(ع)که سرگرم دفن و کفن پیامبر(ص)بود گفت. ای پسر برادر من،بیا تا با تو بیعت کنم تا دو نفر هم‏ دربارهء خلافت تو مخالفت نورزند(17).علی(ع)نیز از پذیرفتن پیشنهاد عباس به بهانهء اشتغال به خاکسپاری‏ پیامبر(ص)امتناع کرد.عباس بعدها علی(ع)را مورد سرزنش قرار می‏داد که چرا زمانی که خواستم با تو بیعت کنم و ابو سفیان نیز آماده بیعت بود و در نتیجه‏ هیچ کس را یارای مخالفت نبود تو گفتی فعلا به کار تجهیز پیامبر(ص)مشغول هستم.عباس هیچ گاه‏ راضی به سروری دیگران بر بنی هاشم نبوده و به ویژه‏ که این سیادت و سروری اکنون از سوی قبیلهء نه چندان‏ معتبر و مشهور تیم بن مره بر قلمرو اسلام اعمال‏ گردیده است.روایات زیادی دربارهء حمایتهای خالصانه‏ و همه جانبهء عباس از علی(ع)وجود دارد که نمی‏توان‏ همهء آنها را بدون چون و چرا پذیرفت،چرا که به نظر می‏رسد عباسیان برای تحکیم موفقیت خلافت خویش‏ همان گونه که در ظاهر به آل محمد(ص)تمسک‏ می‏جستند بعید نیست که برای کسب اعتبار و وجههء خویش دست به بزرگنمایی‏ها زده و حق عباس در حمایت از علی(ع)را بزرگتر از آنچه که واقعیت دارد نشان داده باشند تا بتوانند با استناد به حمایتهای همه‏ جانبهء جدشان عباس از علی(ع)تمسک به آل محمد را که شعار اصلی آنان بود جلوهء بیشتری داده و توده‏های‏ خسته و زجر دیده از بنی امیه‏ را به حمایت از رهبری خاندان و بازماندگان پیامبر و بنی هاشم‏ امیدوار و به جانب خود جذب نمایند.عبد الله بن‏ عباس،یکی دیگر از افراد خاندان عباس بود که در حمایت از علی(ع)دست به تلاشی گسترده زد.او فقیه، قاری،مفتی و..بود.عبد الله بن عباس را باید از حامیان سیاسی علی(ع)دانست.ابن عباس از منع‏ آوردن کاغذ و قلم برای پیامبر(ص)در واپسین لحظات‏ حیات او از سوی عمر بسیار دلتنگ و ناراحت گردید و می‏گفت:بدبختی و مصیبت هنگامی بود که در نتیجهء اختلاف و یاوه‏سرایی نگذاشتند رسول خدا(ص)آن نامه‏ را بنویسد.(19)

در دوران خلافت عمر بن خطاب،عبد الله بن عباس در صحبتهای خصوصی که با عمر داشت همواره بر حقانیت جانشینی و خلافت علی(ع)تأکید می‏کرد ولی‏ عمر می‏گفت:هیهات،به خدا سوگند در دلهای شما بنی هاشم غیر از حسد چیزی وجود ندارد و پیوسته‏ کینه در آن جای دارد.ابن عباس نیز در پاسخ می‏گفت‏ قلبهایی که خداوند پلیدی را از آنها زدوده و آنها را پاک قرار داده چنین توصیف مکن.(20)

فضل و قثم دو تن دیگر از فرزندان عباس نیز از مخالفان خلیفهء منتخب سقیفه بودند و در جهت اثبات‏ حقانیت علی(ع)اقداماتی کردند.مواضع ابو سفیان در این مقطع تاریخ اهمیت به سزایی دارد.او از کسانی‏ بود که برای به قدرت رسانیدن بنی عبد مناف در پرتو و پوشش حمایت از علی(ع)دست به تلاش زد.وی که‏ با اکراه به اسلام گرایید،بدان علت به نفع علی(ع)وارد عمل نشد که علی(ع)را مستحق جانشینی پیامبر(ص) می‏دانست بلکه به آن سبب به دفاع از علی(ع) پرداخت تا مجد و عظمت قریش و سروری بنی‏ عبد مناف را زنده کند.(21)ابو سفیان در حمایت از علی(ع)در واقع به چیزی جز منافع سیاسی خود نمی‏اندیشید،وی هنگامی که رسول خدا(ص)رحلت‏ فرمود در مدینه نبود،هنگامی که برگشت و شنید خاندان تیم بن مره به حکومت و خلافت رسیده‏اند گفت:فاین المستضعفان عباس و علی؟آن دو مستضعف و ستم دیده عباس و علی کجایند؟گفتند: به خانه رفته‏اند.گفت:به خدا سوگند اگر برای ایشان‏ زنده بمانم پایشان را بر فراز بلندی می‏رسانم پس گفت‏ غباری در محیط اجتماع می‏بینم که جز بارش خون به‏ چیز دیگری فرو ننشیند.چون وارد کوچه‏های مدینه‏ شد این اشعار را خواند.

بنی هاشم لا تطعموا الناس فیکم‏ و لا سیما تیم بن مره اوعدی‏ ای فرزندان بنی هاشم مردم را در حق خود به طمع‏ نیندازید و به ویژه خاندان تیم بن مره یاعدی را، حکومت فقط باید برای شما و میان شما باشد و کسی‏ جز ابو الحسن علی(ع)شایسته و سزاوار آن نیست.(22) وی نزد علی(ع)آمد و گفت:اگر خواهی مدینه را از خیل سواران پر خواهم کرد ولی علی(ع)که به درستی‏ بر نیتها و انگیزه‏های او واقف بود دست رد به سینهء او زد و گفت همانا کاری را اراده کرده‏ای که ما اهل آن‏ نیستیم و پیامبر(ص)با من عهدی فرموده که ما همگان‏ بر آن عهد پایداریم.(23)

2-مواضع قبیلهء کنده

قبیلهء کنده یکی از بزرگترین قبایل یمنی و جنوبی است‏ که نسب آن به معاویة بن کنده می‏رسد.بعضی از نسابین،کنده را نام ثوربن مرتع بن معاویة بن کندی از نوادگان کهلان دانسته‏اند.(24)این قبیله از طوایف‏ مختلفی تشکیل می‏شده است.

افراد قبیلهء کنده هنگامی که اطلاع یافتند شخصی از خاندان و طایفهء تیم بن مره به خلافت و جانشینی‏ پیامبر(ص)رسیده،از اطاعت او سر پیچیده و بعضی از آنها اعتراض و مخالفت با خلیفه جدید را با جلوگیری از ارسال زکات جمع‏آوری شده توسط نمایندهء خلیفه‏ نشان دادند.بعضی از بزرگان این قبیله از بیعت با خلیفه خودداری کردند و برخی از آنها آمادهء مقابله‏ مسلحانه با دستگاه خلافت شدند.رئیس و سرور قبیلهء کنده یعنی اشعث بن قیس نقش مهمی را در این برهه ی حساس ایفا کرد.او مردم قبیلهء خویش را از پرداختن به‏ زکات منع کرد و در جواب زیاد بن لبید انصاری عامل‏ خلیفه که برای جمع‏آوری زکات در میان کنده حضور داشت و با مردم به مشاجره و نزاع برخاسته بود گفت: ای مرد ما کلام تو را شنیدیم و اینکه تو ما را به سوی‏ این مرد فرا خواندی پس اگر همهء مردم به او گرویدند و بیعت کردند ما نیز چنین کنیم.زیاد بن لبید گفت ای‏ مرد،مهاجران و انصار بر او اجتماع کرده‏اند.اشعث‏ گفت تو نمی‏دانی که پس از این چه رخ خواهد داد،(25) سپس رو به جمعیت کرد و گفت اگر بر آنچه من‏ می‏بینم مصر هستید پس متحد شده و سرزمینهایتان را حفاظت کنید و از دادن زکات خودداری نمایید،به‏ راستی که من می‏دانم عرب هرگز به طاعت تیم بن مره‏ گردن نمی‏نهد و سیّد بطحاء(علی بن ابی طالب(ع))و سروران بنی هاشم را رها نخواهد کرد.(26)پسر عموی‏ اشعث به نام قیس بن عابس وی را سرزنش و نکوهش‏ کرد ولی اشعث گفت ای عابس،محمد(ص)از دنیا رفته،عرب به آنچه آباءشان می‏پرستیدند بازگشته‏اند و سرزمین ما از مرکز عرب دورتر است.در این هنگام دو دستگی بین مردم کنده افتاد.دسته‏ای بر دادن زکات‏ و اقامه نماز مصمم شدند و گروهی نیز از دادن آن‏ خودداری کرده و عصیان ورزیدند.در این هنگام یکی‏ از بزرگان بنی تمیم به نام حارث بن معاویه که وابسته به‏ یکی از طوایف کنده بود خطاب به عامل جمع‏آوری‏ زکات گفت:تو ما را به اطاعت از کسی(ابوبکر)دعوت‏ می‏کنی که هرگز بر ما عهدی نداشته است.چگونه‏ شما از اهل بیت پیامبر(ص)عدول کردید در حالی که‏ سزاوارترین مردم به این امر بودند حارث در پاسخ‏ زیاد بن لبید می‏گفت...شما حق را از اهل آن‏ بر نگردانیدید مگر از روی حسادتی که به آنان داشتید. ...قابل قبول نیست که پیامبر(ص)از دنیا رفته باشد و برای مردم کسی را برنگزیده باشد که از او پیروی‏ کنند.(27)فرد دیگری نیز به نام عرفجة بن عبد الله‏ سخنان مشابهی ایراد کرد در این حال یکی از حامیان‏ خلیفه که در اعتراض به سخنان عرفجة بن عبد الله‏ مطالبی اظهار داشته و ابیاتی سروده بود مورد ضرب و شتم مردم قرار گرفت و حتی زیاد بن لبید-عامل‏ خلیفه-نیز مورد تهدید واقع شد.(28)

هنگامی که زیاد بن لبید اوضاع را بحرانی دید با اموالی‏ که جمع‏آوری کرده بود به سوی سایر قبایل کنده رفت‏ ولی همه آنان دعوت او را رد کردند لذا ناچار به سرعت‏ به سوی مدینه حرکت کرد و ابوبکر را به جنگ با قبایل‏ کنده تشویق کرد.خلیفه نیز چهار هزار نفر را بسیج‏ کرده و به فرماندهی وی برای سرکوبی قبایل کنده‏ اعزام داشت.وقتی خبر اعزام سپاه به آنان رسید بسیاری از مردم کنده پشیمان شده و هراسیدند و هر اندازه حارث بن سراقه آنان را تشویق به جنگ و ایستادگی کرد به دلیل کناره‏جویی و ترس اشعث بن‏ قیس نتوانست کاری صورت دهد.اشعث به حارث‏ گفت ما تسلیم شویم و زکات بدهیم بهتر از جنگ با ابوبکر است و اشعاری در پشیمانی خود سرود و چون‏ این خبر به لشگر خلیفه رسید خوشحال شدند.لشگر زیاد به حضرموت رسیده با عده‏ای درگیر شد و تعدادی‏ را کشت،عده‏ای نیز شبانه به او تسلیم شدند و عده‏ای‏ گریختند و برخی اسیر شده و اموال و زنان عده‏ای به‏ غارت رفت وقتی اشعث بن قیس رفتار سپاه خلیفه را با اقوام خود مشاهده کرد،با هزار سوار علیه سپاه‏ زیاد بن لبید وارد جنگ شد در این درگیری حدود سیصد نفر از سپاه خلیفه کشته شدند.اشعث بر اموال‏ و غنایم و کودکان آنها دست یافت و آنان را به صاحبان و والدینشان برگرداند.پس از آن به شهر تریم رفت و زیاد بن لبید و سایر همرزمان او را در محاصره قرار داد.(29)

در هر حال اشعث سپاه خلیفه را ناچار به عقب‏نشینی‏ کرد.خلیفه برای کمک به زیاد بن لبید از صحابه‏ مشورت خواست عده‏ای علی(ع)را پیشنهاد کردند. ولی عمر گفت او فرمان تو را نمی‏برد لذا عکرمة بن ابی‏ جهل را به جنگ با اشعث فرستاد(30)عکرمه به کمک‏ قبایل مختلف بر اشعث هجومی سخت برد و او ناگزیر به تسلیم شد.قبایل کنده با تسلیم اشعث دست از جنگ شستند و او را به خاطر این خیانت سب و لعن‏ کردند.زیاد بسیاری از سران کنده را کشت و باقیمانده‏ آنان را به همراه اشعث به سوی خلیفه گسیل داشت. اشعث نزد خلیفه از کردهء خود اظهار ندامت کرد.ابوبکر نیز خواهر خویش ام فروه را به عقد او در آورد و مقام و منزلت اشعث نزد ابوبکر بالا رفت.(31)

3-مواضع قبیلهء طی

قبیلهء طی جزو قبایل مجموعه عریب بن کهلان بن سبا است که در یمن می‏زیستند و به دنبال قبایل ازد به‏ سوی حجاز مهاجرت کرده و در جوار بنی اسد ساکن‏ شدند.از روایات اخباریون بر می‏آید که رؤسای قبیلهء طی به پادشاه ملقب بوده‏اند.در دوران رسول خدا(ص) عدی بن حاتم طایی(32)رئیس این قبیله بوده است. هنگامی که سواران رسول خدا(ص)در سریه‏ای به‏ فرماندهی علی(ع)به سوی وی آمدند گریخت و به شام‏ رفت ولی دوباره برگشت و اسلام آورد.(33)

قبیلهء طی در پیشبرد اسلام نقش بسزایی داشتند هنگامی که رسول خدا(ص)رحلت فرمود آنان نیز چون‏ سایر قبایل کنده تصمیم گرفتند از دادن زکات به‏ خلیفهء وقت خودداری کنند لیکن بزرگ آنان عدی بن‏ حاتم طایی در میان آنان ایستاد و گفت ای قبیلهء طی‏ شما بر دین اسلام قیام کردید و دنیا و آخرت را با هم به‏ دست آوردید.پس اگر از آن برگردید در دنیا و آخرت‏ خسران خواهید دید و خداوند از شما بی‏نیاز است و می‏بینید که پیامبر(ص)از دنیا رفته و این خلیفهء اوست‏ که کار او را در میان امت به دست گرفته است.پس به‏ سوی جنگ با اهل ردّه از اسد و غطفان و فزاره حرکت‏ کنید که خلیفه عزم جنگ با آنان کرده است.شما شجاعان ملوک در عصر جاهلیت و اسلام بوده‏اید امروز شما بهتر از دیروز شماست.سپس اشعاری سرود آنگاه با شترهای صدقه و یاران خود وارد مدینه شد آنقدر تعداد آنها زیاد بود که مردم مدینه گمان کردند لشگر دشمن وارد مدینه شده و ترسیدند.وقتی‏ وی وارد مدینه شد بر ابوبکر سلام داد و گفت ما از رسول خدا(ص)به طاعت خدا اطاعت می‏کردیم‏ اکنون به اطاعت رسول از تو اطاعت می‏کنیم.این‏ قبایل طی هستند که نزد تو آمده‏اند و ما برای جنگ با ردّه خارج شده‏ایم،هر گاه بخواهی بر این کار وارد شوی‏ ما آماده‏ایم.(34)به این ترتیب قبیلهء طی موضعی‏ مثبت در مقابل خلیفه وقت اتخاذ نمودند و در سرکوبی‏ مرتدین نیز نقش بسزایی ایفا کردند.

4-مواضع قبایل تمیم

یکی از قبایل قحطانی،تمیم(35)است که شامل‏ بطون و طوایف مختلفی است.از میان طوائف تمیم‏ بنی سعد نیز همانند قبایل کنده پس از رحلت رسول‏ خدا(ص)از اطاعت و فرمانبرداری از خلیفه جدید سر باز زدند.یکی از بزرگان بنی سعد-به نام زبرقان بن‏ بدر التمیمی که در جاهلیت و اسلام از شعرای بزرگ‏ قبیله و مسؤول جمع‏آوری صدقات و زکات قوم خویش‏ در هنگام رحلت رسول خدا(ص) بود،از قوم خویش‏ خواست تا زکات جمع‏آوری شده را برای خلیفهء پس از رسول خدا(ص)بفرستند و حتما به جنگ مرتدان روند یکی از افراد قبیلهء او به پا خواست و گفت ما به این‏ صدقات و اموال محق‏تر از ابوبکر هستیم.تو آنها را جمع کرده‏ای که به محمد(ص)برسانی و حال که او از دنیا رفته است آنها را به ما برگردان.زبرقان خشمگین‏ شد و گفت بد گمانی دارید ای بنی تمیم،من اراده کرده‏ام این اموال را که حق خداوند است به سوی‏ ابوبکر ببرم و هرگز به شما باز نخواهم داد سپس آن را به‏ نزد ابوبکر برد.(36)

گروهی از بنی تمیم در این حال به پیامبران دروغین‏ پیوستند و از سجاح بنت حارث بن سوید بن عقفان‏ التغلبیه که ادعای پیامبری و نبوت کرد پیروی‏ نمودند.(37)

قبیلهء بنی یربوع که یکی از قبایل مهم بنی تمیم بود و ریاست آن را مالک بن نویره به عهده داشت همانند سایر قبایل حضرموت و کنده،از دادن زکات به خلیفهء جدید خودداری کرده و به آنچه که در مدینه در مورد جانشینی رسول خدا(ص)رخ داده بود معترض بودند. دستگاه خلافت با این دسته همانند مرتدان‏ برخورد کرده و مصمم به سرکوبی آنان بود.ابوبکر خالد بن ولید را برای سرکوبی قبایل بنی تمیم از جمله‏ بنی یربوع اعزام داشت.ولید با لشگرش به سرزمین‏ بطاح در آمد.در آنجا مردی از بنی تمیم به قوم خویش‏ گفت:ای بنی تمیم!شما می‏دانید که محمد بن‏ عبد الله مرا قبل از مرگ خود بر صدقات شما تعیین‏ کرده بود و امروز از دنیا رفته است؛ناچاریم که برای این‏ امر برای او جانشینی داشته باشیم. پس کسی در اموال شما طمع نورزد،شما محق‏تر از این اموال نسبت به دیگران هستید.مالک بن نویره نیز اشعاری سرود و مردم را به ندادن زکات به خلیفهء وقت‏ تشویق و تحریک کرد.وقتی این سخنان به گوش خالد رسید سوگند خورد تا می‏تواند از آنان بکشد و سرهایشان را ببرد.سپاه خالد به میان بنی تمیم رسید فرماندهء سپاه وی ضرار بن الازور ابتدا به اقامه نماز و اذان پرداخت،قبایل بنی تمیم و مالک بن نویره و یارانش به او اقتدا کرده و نماز به پای داشتند ولی از آنجا که خالد بن ولید مجذوب همسر مالک بن نویره‏ شده بود به طور ناجوانمردانه‏ای همهء آنان و از جمله‏ مالک را به قتل رساند و همسرش را تصاحب کرد.البته‏ به جز این مسأله علت دیگری نیز مشوق خالد برای‏ کشتار بنی یربوع و شخص مالک بوده است و آن‏ اختلاف پیشین قبیلهء خالد(یعنی بنی مخزوم)با بنی‏ یربوع در عصر جاهلیت بود.قتل مالک بن نویره که در اثر کینه‏های جاهلی صورت گرفت حساسیت‏هایی را در میان سپاهیان خالد برانگیخت.عبد الله بن عمر و ابو قتاده انصاری و دیگران شهادت دادند که مالک بن‏ نویره از اسلام خارج نگردیده و حتی خود مالک هر قدر اصرار کرد که من مسلمانم و شهادتین بر زبان جاری‏ ساخت لیکن خالد نه شهادت شهود را پذیرفت و نه‏ اقرار مالک را و دستور قتل عام آنان را صادر نمود. ابو قتاده انصاری نزد ابوبکر آمد و گزارش داد و سوگند خورد که هرگز در زیر پرچم خالد به جنگی نرود چه او مالک را که مسلمان بود کشته است(38)و سرانجام نیز به رغم تلاشهای عمر بن خطاب برای عزل خالد،ابوبکر وی را مستحق مجازات ندانسته و گفت شمشیری را که‏ خداوند برافراشته است در نیام نمی‏کند و او را سیف الله نامید و سرانجام نیز خونبهای مالک بن نویره‏ را از بیت المال پرداخت و خالد را از مجازات قتل عمد مالک رهانید.(39)

مواضع قبایل نسبت به پیامبران دروغین

در این قسمت به مواضع قبایلی می‏پردازیم که پس‏ از رسول خدا(ص)از دین برگشته و از پیامبران دروغین‏ حمایت کردند.قبل از هر چیز لازم است از پیامبران‏ دروغین و یا متنبئین یک معرفی اجمالی داشته‏ باشیم.این عده که بعضی از آنان چون اسود عنسی از زمان حیات پیامبر(ص)حرکت خویش را آغاز کردند بر آن بودند تا از موقعیت پیامبری بهره گیرند و با توجه به‏ این کار،موضوع شعر و الهام جاهلی را که مکانت در خور توجهی داشت در قالب پیامبری به نمایش‏ گذاشتند.آنان به محض اطلاع از رحلت پیامبر(ص) ادعای نبوت کردند زیرا اوضاع با رفتن رسول خدا(ص) برای آنان بسیار مساعد می‏نمود.این عده کسانی چون‏ طلیحة بن خویلد،مسیلمه کذاب،سجاح بنت سلمی و اسود عنسی بودند.قبایل صحرانشین و بادیه‏نشین که‏ عمدتا یا در سالهای آخر حیات رسول خدا(ص)اسلام‏ آورده بودند و یا اینکه هرگز مسلمان نشده بودند و مترصد فرصت بودند تا به نحوی دین آباء و اجداد خویش را احیا کنند از این پیامبران دروغین حمایت‏ کردند و خواسته‏های خویش را در آنان محقق دیدند. هر یک از این قبایل یکی از پیامبران دروغین را به میان‏ قبیلهء خویش دعوت کرده و به حمایت از وی پرداختند و قبایل مجاور را نیز با ملایمت یا با هجوم و غارت به‏ اطاعت ناچار ساختند.

1-قبیلهء بنو اسد

یکی از قبایل مشهور عدنانی قبیلهء بنو اسد است. آنان پس از شنیدن خبر رحلت رسول خدا(ص)از دین‏ برگشته و طلیحة بن خویلد اسدی را به عنوان رهبر خود پذیرفتند.طلیحه در آخرین سالهای حیات رسول‏ خدا(ص)مسلمان شد و سپس مرتد گردید و ادعای نبوت‏ کرد.ابوبکر با شنیدن خبر ارتداد و ظهور پیامبران‏ دروغین،عبد الله بن مسعود را مأمور حفظ و نگهداری‏ مدینه کرد و از او خواست اجازه ندهد هیچ یک از بیابانگردان عرب وارد و یا نزدیک مدینه شوند و سپس‏ با مسلمانان خارج شده و در جرف(در نزدیکی مدینه) اردو زد.سپس خالد بن ولید را فرا خواند و او را مأمور ساخت تا برای دفع فتنهء طلیحه بن خویلد به سوی‏ قبیلهء بنی اسد و غطفان و فزاره حرکت کند.ابوبکر به‏ او فرمان داد اگر نزد آنان رفتی و صدای اذان شنیدی با هیچ یک از آنان جنگ نکن و آنان را هشدار بده و بزرگان و اشراف آنان را بر حسب مراتب و درجاتشان‏ اموالی ببخش.

ابوبکر سپس نامه‏ای برای آن قبایل نوشت و در آن‏ آورد:خالد بن ولید را با لشگری از انصار و مهاجر به‏ سوی شما می‏فرستم و به او فرمان داده‏ام که با شما بجنگد و شما را به سوی خدا فرا خواند.پس کسی که‏ در اطاعت آمد،و به سوی جماعت شتافت و از گناه خود به سوی خدا توبه کرد و عمل صالح انجام داد خداوند از او خواهد پذیرفت و او را یاری خواهد کرد و کسانی که‏ به اسلام برنگردند به خالد امر کرده‏ام که به سخت‏ترین‏ وجهی با آنان بجنگد و هیچ کس را رها نکند مگر آنکه‏ آنها را به آتش بسوزاند و فرزندان و زنانشان را اسیر کند و اموالشان را بگیرد...(40)

خالد با سپاه خویش به سوی بنی اسد حرکت کرد و پس از جنگ سختی،بسیاری از آنان را کشت و طلیحه‏ به شام گریخت و پس از مدتی از ارتداد خود پشیمان‏ گشت و به مدینه آمد و مسلمان شد.(41)چنان که‏ مورخان گفته‏اند وی در فتوحات قادسیه و نهاوند حضور داشت و در این جنگ اخیر کشته شد.(42)

2 و 3-بنی غطفان و بنی فزاره

بنی غطفان یکی دیگر از قبایلی است که از طلیحة بن خویلد کذاب حمایت کردند.بنی غطفان هنگامی‏ که با سپاهیان خالد مواجه شدند از حمایت طلیحه‏ پشیمان گردیدند و اختلافاتی بین بزرگان آن قبیله‏ پیش آمد.لشگر خالد بن ولید با قبیله غطفان،همانند بنو اسد درگیر شده و آنان را هزیمت دادند،غطفان و بنو اسد گریختند و رهبر آنان به دست خالد اسیر شد و ابوبکر او را بخشید.بنی فزاره نیز به رهبری عینیه بن‏ الحصن الفزازی همراه طلیحه در بزاخه جنگیدند، قبیلهء او رو به هزیمت گذاشته و فرار کردند ولی عیینه‏ خود به اسارت خالد در آمد و خالد او را به سوی ابوبکر گسیل داشت.وی هنگامی که وارد مدینه شد دستان‏ او برگردنش بسته شده بود و کودکان او را با چوب‏ می‏زدند،ابوبکر از وی گذشت و او را آزاد کرد.(43)

4-بنی سلیم

ظاهرا بنی سلیم نخستین قبیله‏ای است که ارتداد خویش را آشکار ساخت.هنگامی که خالد به سوی بنی‏ اسد می‏رفت،فردی از بنی سلیم به نام«فجاءة بن‏ عبد یالیل»نزد ابوبکر آمد و گفت من مردی مسلمانم و می‏خواهم با مرتدان بجنگم مرا با سوار و سلاح مجهز کن تا به خالد بن ولید ملحق شوم و با طلیحة بن خویلد بجنگم.ابوبکر به او ده اسب و سلاح فراوان داد و ده نفر از مسلمانان را همراه او ساخت.فجاءة از مدینه خارج‏ شد و به سوی بنی سلیم رفت و قوم خویش را واداشت‏ تا آن ده نفر را بکشند.وی سفهای قوم خود را بر اسبانی که از خلیفه گرفته بود سوار کرده و با سلاحها به کشتار و راهزنی پرداخت.این خبر به گوش خلیفه‏ رسید،به خالد نامه نوشت که قبل از آنکه به سوی‏ طلیحه رود فجاءة را دستگیر کند.او نیز چنین کرد و فجاءة را به نزد ابوبکر فرستاد.خلیفه مردی از بنو سلیم‏ را خواست و به او دستور داد فجاءة را به خارج مدینه برد و او را بسوزاند.وی نیز چنین کرد.(44)ابوبکر هنگام‏ مرگ خویش از چند اقدام بیمناک و پشیمان بود که‏ یکی از آنها سوزانیدن فجاءة بود.خالد بن ولید بدین‏ گونه قبیلهء بنی سلیم را سرکوب کرد.

5-بنو حنیفه

بنو حنیفه یکی از قبایل ساکن در سرزمین یمامه‏ بودند.در میان این قبیله مسیلمه کذاب امر خود را آشکار ساخت و قبیلهء بنو حنیفه را پیرامون خود گرد آورد.وی به قوم خود می‏گفت:«ای بنو حنیفه، می‏خواهم به من بگویید که چگونه قریش به نبوت و امامت از شما محق‏تر هستند؟به خدا سوگند آنان‏ بیشتر از شما و بزرگوارتر از شما نیستند.سرزمین شما وسیعتر از سرزمین آنان و اموال شما بیشتر از آنان‏ است.جبرئیل هر روز بر من نازل می‏شود،همانطور که بر محمد(ص)نازل می‏شد.رجال بن نهشل و محکم‏ بن طفیل که از بزرگان یمامه هستند شهادت می‏دهند که محمد بن عبدالله مرا قبل از وفات در نبوت خود شریک کرد».مردم یمامه نزد آن دو رفتند و آنان نیز شهادت دادند لذا مردم یکی پس از دیگری به نبوت‏ مسیلمه تن دادند مگر عدهء کمی از آنها.پس از اندکی‏ سجاح بنت سلمی که ادعای نبوت کرده و تعدادی از بنی تمیم به او گرویده بودند از ادعای نبوت مسیلمه‏ خبر یافته،نزد او رفت و نبوت او را تصدیق کرد و به‏ ازدواج وی در آمد.

ابوبکر به خالد نامه‏ای نوشت و او را به جنگ با مسیلمه مأمور ساخت.در این هنگام مردم نزد فردی به‏ نام ثمامة بن آثال که از بزرگان بنی حنیفه بود رفته و از او مشورت خواستند او نیز به کذب و دروغگویی‏ مسیلمه شهادت داد و مردم را از وی بر حذر داشت و شبانه همراه تعدادی از بنی حنیفه نزد خالد رفته و خالد نیز وی و یارانش را امان داد.پس از آن با بنو حنیفه و مسیلمه کذاب درگیر شد و یکی پس از دیگری‏ آنان را به قتل رسانید.مسیلمه کذاب نیز به وسیله نیزه‏ وحشی غلام جبیر بن مطعم(قاتل حضرت حمزه سید الشهداء)به قتل رسید.(45)وحشی که در نبرد احد حضرت حمزه را به شهادت رسانیده بود تا رحلت‏ پیامبر(ص)جرأت ورود به مدینه را نداشت تا اینکه پس‏ از رحلت آن حضرت با ابوبکر بیعت کرده و به جنگ با مرتدان رفت.وی پس از آنکه مسیلمه را کشت گفت‏ روزی با شمشیر من بهترین بندگان خداوند به شهادت‏ رسید و امروز بدترین مردمان با شمشیر من کشته شد.

6-بکر بن وائل

قبیلهء بکر بن وائل از قبایل ساکن در بحرین بودند. آنان با قبایل عبد القیس که بر اسلام خود باقی مانده‏ بودند به خصومت و دشمنی پرداختند.مرتدان بکر بن‏ وائل به عبد القیس می‏گفتند بیایید تا پادشاهی و سلطنت را در خاندان نعمان بن منذر آوریم که او از ابن‏ ابی قحافه محق‏تر و شایسته‏تر است.آنان پذیرفته و بر این کار مصمم شدند و همراه بزرگان قوم نزد کسری‏ پادشاه ایران رفته و به او گفتند:«این مرد عربی که از قریش بود از دنیا رفته(یعنی رسول خدا(ص))و پس از او کسی جانشین او شده که جسم و اندیشه‏اش ضعیف‏ است و عامهء اصحاب او از وی منصرف شده‏اند.در سرزمین بحرین نیز امروز کسی معتقد به اسلام نیست، جز گروهی اندک از عبد القیس که قدرت چندانی‏ ندارند.اگر تو به بحرین فردی را بفرستی هیچ کس‏ مانع او نخواهد شد.»پادشاه منذر بن نعمان بن منذر را پیشنهاد داد و سپس وی را با صد سوار و هفت هزار پیاده ایرانی همراه بکر بن وائل به بحرین اعزام داشت‏ عبد القیس با چهار هزار نفر آماده شدند و بکر بن وائل‏ با نه هزار ایرانی و سه هزار عرب با آنان به جنگ‏ شدیدی پرداختند.در طی چندین جنگ که روزها طول کشید افراد بسیاری کشته شدند تا اینکه‏ عبد القیس هزیمت کردند و در حصنی پناه گرفتند. بنی بکر آنان را محاصره کردند و فردی از عبد القیس از مصیبت وارده بر قبیلهء خود نزد ابوبکر شکایت کرد. ابو بکر نیز علاء بن حضرمی را با هزار نفر از مهاجر و انصار به سوی بحرین فرستاد.او نیز از ثمامة بن آثال که‏ مسلمانی متقی بود خواست تا به وی پیوندد.ثمامه‏ تلاش کرد افرادی از قبیلهء بنی حنیفه را همراه خود کند ولی موفق نشد و به ناچار با گروهی اندک با علاء حضرمی به سوی سرزمین بنی تمیم رفتند.جنگ‏ شدیدی بین نیروهای خلیفه و بنی بکر بن وائل رخ داد و بسیاری از بکر بن وائل کشته شدند و کفار و مرتدان‏ پا به فرار گذاشتند منذر بن نعمان نیز گریخت.(46)به‏ این ترتیب یکی از غائله‏ها و بحرانهای مهم که بلافاصله‏ پس از رحلت رسول خدا(ص)پدید آمده بود سرکوب‏ گردید و دستگاه خلافت بزرگترین مانع ثبات و قدرت‏ خویش را از میان برد.

پی‏نوشت:

(1)-یعقوبی،«تاریخ الیعقوبی»2/123.

(2)-زبیر بن بکار،«الاخبار الموفقیات»،ص 583.

(3)-یعقوبی،«تاریخ یعقوبی»2/103؛ابن ابی الحدید،«شرح‏ نهج البلاغه»2/122.

(4)-ابن ابی الحدید،همان جا

(5)-ابن قتیبه،«الامامة و السیاسه»1/4:ذهبی،«تاریخ الاسلام» 1/329.

(6)-ابراهیم بیضون،سهیل زکار،«تاریخ العرب السیاسی من فجر الاسلام حتی سقوط البغداد»،ص 29

(7)-پیشین،همان،ابن هشام،«السیرة النبویه»2/138.

(8)-الوسی شکری،«بلوغ الارب»1/249؛نوری جعفر،«الصراع‏ بین الامویین و مبادی الاسلام»،ص 37.

(9)-آلوسی شکری،همان 1/307 و 308.

(10)-ابن ابی الحدید،«شرح نهج البلاغه»،ج 6،ص 4.

(11)-ابن ابی الحدید،همان 6/13

(12)-عبد الفتاح عبد المقصود،«الامام علی بن ابیطالب» 1/282.

(13)-علامه مجلسی،«بحار الانوار»28/212.

(14)-ابن ابی الحدید،«شرح نهج البلاغه»2/51.

(15)-ابن ابی الحدید،همان 6/13:ابن اثیر،«اسد الغابه»2/12.

(16)-یعقوبی،«تاریخ یعقوبی»1/105.

(17)-ابن قتیبه،«الامامة و السیاسه»1/4؛ذهبی،«تاریخ الاسلام» 1/329.

(18)-ابن عبدربه،«العقد الفرید»2/74؛ابن ابی الحدید،«شرح‏ نهج البلاغه»1/131

(20)-ابن ابی الحدید،همان 12/53؛ابن اثیر،«الکامل» 3/105

(21)-وی می‏گفت:ما بال هذا الامر فی اقل القریش قلة اذلهاذله،سزاوار نیست این امر در کمترین و پایین‏ترین گروه قریش از حیث عدد و خوارترین آنان قرار گیرد(حاکم نیشابوری،«المستدرک‏ علی الصحیحین»2/78؛متقی الهندی،«کنز العمال فی سنن و الاقوال»5/385).

(22)-ابن عبد ربه،«العقد الفرید»5/11؛طبری،«تاریخ‏ طبری»2/449؛یعقوبی،«تاریخ یعقوبی»1/15

(23)-ابن بکار،«الاخبار الموفقیات»،صص 585-577.

(24)-جواد علی،«المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام‏ »4/464؛ابن حزم،«جمهرة انساب العرب»ص 435،ابن عبدربه‏ در«العقد الفرید»نسب دیگری را ذکر می‏کند.

(25)-واقدی«الرده»،ص 253

(26)-ابن اعثم کوفی،«الفتوح»1/60.

(27)-ابن اعثم،همان 1/61؛واقدی،«الرده»ص 264.

(28)-ابن اعثم،همان جا

(29)-وقایع این جنگ مفصل است که به منظور احتراز از اطالهء کلام به جزئیات آن پرداخته نمی‏شود.

(30)-ابن اعثم،«الفتوح»1/72.

(31)-واقدی،«الرده»ص 297.

(31)-عدی بن حاتم بن عبد الله بن سعد از رؤسای قبیلهء طی در جاهلیت و اسلام و از بزرگان عرب بود.وی در سال نهم اسلام آورد.در فتوحات دوران خلفا از جمله فتح عراق حضور داشت.وی در کوفه‏ ساکن شد و در سال 68 هجری از دنیا رفت(ابن حجر عسقلانی،« الاصابه»2/460)

(32)-جواد علی،«المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» 4/450-454.

(33)-واقدی،«الرده»،ص 103

(34)-واقدی،همان ص 103-104.

(35)-قبیلهء تمیم در سرزمین نجد اطراف بصره و یمامه‏ می‏زیستند.تمیم در لغت به معنای شدید و شدت است.(سمیر عبد الرزاق القطب،«انساب العرب»ص 206)

(36)-واقدی،«الرده»،ص 105-106.

(37)-طبری،«تاریخ طبری»3/266.

(38)-یعقوبی،«تاریخ یعقوبی»؛واقدی،«الرده»،ص 157 به بعد

(39)-ابن کثیر،البدایه و النهایه،6/322

(40)-واقدی،«الرده»،ص 110-111.

(41)-واقدی،همان،ص 82-83.

(42)-ابن عبد البر،«الاستیعاب»2/773؛ابن حجر،«الاصابه» 5/243.

(43)-طبری،«تاریخ طبری»3/256.

(44)-واقدی،«الرده»،ص 117؛طبری،همان کتاب 3/265.

(45)-واقدی،همان،ص 163.

(46)-واقدی،همان،ص 229.

منابع

الف-منابع اصلی(عربی)

1-آلوسی البغدادی الشکری،سید محمود،«بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب»،صححه و شرحه محمد بهجة الاشری،مصر: دار الکتاب العربی 1342 ق.

2-ابن ابی الحدید معتزلی،عز الدین ابو حامد عبد الحمید بن هبة الله(586-655 ق)«شرح نهج البلاغه»،تحقیق ابو الفضل ابراهیم، قاهره:دار احیاء الکتب العربیه 1378 ق.

3-ابن اثیر جزری الشیبانی،عز الدین ابی الحسن علی بن محمد (630 ق)«الکامل فی التاریخ لبنان»،دار صادر،دار بیروت 1965 و قاهره 1290 ق.

4-«اسد الغابه فی معرفة الصحابه»،اشرف علی التحقیق،محمد صبیح،قاهره:1384 ق و دار الکتب المصریه 1358 ق.

5-ابن اثیر جزری،مجد الدین ابی السعادات المبارک بن محمد(ف‏ 66).«النهایة فی غریب الحدیث و الاثر»،تحقیق طاهر احمد الرادی‏ -محمود محمد الطناحی،بیروت:مکتبة العلمیه‏[بی نا]

6-ابن اعثم کوفی،احمد بن محمد(ف 314 ق).«الفتوح»هند: حیدر آباد دکن،دایرة المعارف العثمانیه،1388 ق(چاپ اول)

7-ابن بکار،ابو عبد الله زبیر(172-256 ق)«الاخبار الموفقیات» تحقیق سامی الکلی العانی،بغداد،مطبعة العانی 1972 م

8-ابن جوزی،یوسف بن حسام الدین قزواغلی(582-654 ق) «تذکرة خواص الامة فی معرفة احوال الائمة»فی هامشه مطالب‏ السئول،تهران،به خط محمد باقر بن عبد الحسین اصفهانی،چاپ‏ سنگی 1285 ق.

9-ابن حجر عسقلانی.«الاصابة فی تمییز الصحابه»مصر:مصطفی‏ محمد 1358 ق

10-ابن حزم اندلسی،ابو محمد علی بن احمد بن سعید(456 ق) «جمهرة انساب العرب»،بیروت‏[بی تا]،[بی نا]

11-ابن حجر عسقلانی،«تهذیب التهذیب»،هند:مطبعة مجلس‏ دایرة المعارف النظامیه،1325 ق

12-ابن حنبل،احمد بن محمد(164-241 ق)،المسند.شرحه و وضع فهارسه احمد محمد شاکر،مصر:دار المعارف للطباعة و النشر 1368 ق(چاپ دوم)

13-ابن خلدون،ابو زید عبد الرحمان بن محمد(م ت 732 ق) «العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من‏ عامرهم من ذوی السلطان الاکبر»،بیروت:دار الکتب اللبنانی‏ 1956 م.

14-ابن سعد،ابو عبد الله محمد بن سعد بن منیع زهری بصری‏ (168-230 ق)«الطبقات الکبری»،لبنان:دار صادر،دار بیروت‏ 1376 ق.

15-ابن صباغ مالکی،علی بن محمد بن احمد المغربی(م 855 ق) «الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمه»،نجف،منشورات المکتبة الحیدریه،1381 ق(چاپ دوم)

16-ابی عبد البر،ابو عمر یوسف بن عبد الله نمری قرطبی‏ (368-460 ق)«الاستیعاب فی معرفة الاصحاب»مصر:مطبعة مصطفی 1358 ق.

17-ابن عبدربه الاندلسی،احمد بن محمد(م 328 ق)«العقد الفرید»،تحقیق عبد المجید استرحین،بیروت:دار الکتب العلمیه‏ 1407 ق(چاپ دوم)

18-ابن قتیبهء دینوری،ابی محمد عبد الله بن مسلم‏ (276-313 ق)«المعارف»حفقه و قدم له ثروت عکاشه،مصر: دار المعارف 1969 م(چاپ دوم)

19-«عیون الاخبار»،مصر:دار الکتب المصریه 1346 ق(چاپ دوم)

20-«الامامة و السیاسة»،(منسوب به ابن قتیبه)،قم:منشورات‏ الشریف الرضی و مصر:مطبعة مصطفی البابی الحلبی 1377 ق( چاپ دوم)

21-ابن کثیر القرشی الدمشقی،عماد الدین ابو الفداء (700-774 ق)«البدایة و النهایة فی التاریخ»،مصر:مطبعة السعاده‏ 1351 ق

22-ابن منظور،«لسان العرب»،تحقیق علی سیر،بیروت:دار احیاء الثراث العربی،1308 ق(چاپ اول)

23-ابن هشام،ابو محمد عبد الملک بن ایوب حمیری(218 ق) «السیرة النبویه»ی(ص)تحقیق محی الدین عبد الحمید،قاهره: 1356 ق و مصطفی البابی 1355 ق.

24-ازدی البصری،ابو اسماعیل محمد بن عبد الله،«فتوح الشام»، صححه و لیام ناسولیس ایرلندی،طبع فی کلکته 1854 ق.

25-بلاذری،ابی الحسن احمد بن یحیی بن جابر(م 279 ق) «انساب الاشراف»حققه محمد باقر المحمودی،لبنان:مؤسسة الاعلمی للمطبوعات 1974 م(چاپ دوم)

26-جاحظ،ابو عثمان عمرو بن بحر(160-255 ق)،«البیان‏ و التبیین»،تحقیق عبد السلام محمد هارون،قاهره:مکتبة الجاحظ 1368 ق.

27-حاکم النیشابوری،ابو عبد الله محمد بن عبد الله(م 405 ق)، «المستدرک»،ریاض مکتبة النصر الحدیث‏[بی تا]

28-دیار بکری،حسن بن محمد بن الحسن(م 961 ق)،«تاریخ‏ الخمیس فی احوال انفس النفیس»،بیروت:مؤسسه شیعان للنشر و التوزیع،[بی تا]

29-ذهبی،شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان(م 748 ق)، «تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام»،دار الکتب المصریه و کمبریج،قاهره:مکتبة القدس 1367 ق.

30-زبیدی،محمد مرتضی الحسینی،«تاج العروس من جواهر القاموس»،تحقیق مصطفی حجازی،بیروت،دار الهدایه 1393 ق.

31-طبری،محمد بن جریر بن یزید(224-31 ق)«تاریخ الرسل و الملوک»تاریخ الطبری،قاهره،مطبعة الاستقامة 1357 ق.

32-کرد علی،محمد«خطط الشام»،بیروت،دار العلم للملائین‏ 1391 ق(چاپ دوم)

33-الاسلام و الحضارة العربیة،قاهره،مطبعة المصریه 1354 ق.

34-کلاعی البلنسی،«تاریخ الردة»،اقتبسه من الاکتفاء خورشید احمد فاروق،معهد الدراسات الاسلامیه،هند 1920 م.

35-متقی الهندی،علاء الدین علی بن حسام(855-925 ق)، «کنز العمال فی سنن و الاقوال و الافعال»هند:حیدر آباد 1313 ق.

36-مجلسی،محمد باقر(م 1111 ق)«بحار الانوار»،تهران 1388 ق.

37-مسعودی،ابو الحسن علی بن الحسین(م 345 ق)،«مروج‏ الذهب و معادن الجوهر».

38-مصر،مطبعة البهیه،اداره ملتزم 1346 ق.